دوشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۸، اول رمضان ۱۴۴۰، ۶ مه ۲۰۱۹، سال شانزدهم، شماره ۴۳۵۹

Info@etemadnewspaper.ir

دعای روز اول ماه رمضان

بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

«اللهمّ اجعل صیامی فیهِ صیام الصائمین و قیامی فیه قیام القائمین و نبِّهنی فیهِ عن نومةِ الغافلین، و هَب لی جُرمی فیهِ یاالله العالمین واعفُ عنّی یا عافیاً عنِ المُجرِمین»

خدایا قرار ده روزه‌ام را در این ماه روزه روزه‌داران واقعی و شب زنده‌داری‌ام را نیز مانند شب زنده‌داران و بیدارم کن در آن از خواب بی‌خبران و گناهم را بر من ببخش ای معبود جهانیان و درگذر از من ای درگذرنده از گناهکاران.

نشست روز

رابطه عمیق میان تئاتر و فلسفه

رومئو کاستلوچی، یکی از تحسین‌شده‌ترین کارگردان‌های تئاتر جهان و برنده جایزه معتبر شیر طلایی ونیز برای یک عمر دستاورد هنری است. آنچه کاستلوچی رابه‌عنوان یکی از مهم‌ترین کارگردانان تئاتر دنیا برجسته‌ومتمایز می‌کند، کشف دوباره رابطه عمیق میان تئاتر و فلسفه است. برای کاستلوچی تئاتر، سوژه تاملات فلسفی و اخلاقی است. تئاتر رافائل سانزیو که در سال ۱۹۸۱ توسط کاستلوچی و چند نفر از اعضای خانواده‌اش پایه‌گذاری شد، همواره در صف مقدم عصیان علیه شیوه‌های تئاتر مرسوم و تئاترهای مدعی بازنمایی حقیقت بوده‌است. به تازگی کتاب «تئاتر رومئو کاستلوچی و ائتلاف رافائل سانزیو» نوشته دورتا سمنویچ با ترجمه مهدی مشهور و سارا رسولی نژاد به همت انتشارات ماه و خورشید منتشر شده‌است. نشست هفتگی شهر کتاب در روز سه‌شنبه ۱۷ اردیبهشت ساعت ۱۶:۳۰ به نقد و بررسی کتاب «تئاتر رومئو کاستلوچی و ائتلاف رافائل سانزیو» اختصاص دارد که با حضور اصغر نوری، فارس باقری، مهدی مشهور و سارا رسولی نژاد در مرکز فرهنگی شهر کتاب واقع در خیابان شهید بهشتی، خیابان شهید احمد قصیر (بخارست)، نبش کوچه سوم برگزار می‌شود.

اعتماد

info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

- صاحب امتیاز و مدیرمسوول: الیاس حضرتی
- جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
- سردبیر : سیدعلی میرفتاح
- معاون اجرایی: حجت طهماسبی
- مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
- رئیس سازمان آگهی ها: علی حضرتی
- نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
- تلفن خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
- توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
- چاپ: همشهری ۳ (روز تاب) ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۳/۰۱ ■ غروب آفتاب: ۱۹/۵۵ ■ اذان مغرب: ۲۰/۱۴ ■ اذان صبح فردا: ۴/۳۲ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۰۷

امروز در تاریخ ۱۶ اردیبهشت، ۶ می، ۱ رمضان

مرتضی میرحسینی

داستان رنج و اعتراض

دستگیری پنجاه و سه نفر: معمولا سلطنت شانزده‌ساله رضاشاه را به دو دوره تقسیم می‌کنند و سال ۱۳۱۲ را دوره گذر از نیمه اول به دوم می‌بینند. خیلی‌ها اصطلاح دیکتاتوری را برای توصیف آنچه در نیمه دوم سلطنت وی بر کشور حاکم بود کافی و مناسب نمی‌دانند و از این‌رو برای وصف آن سال‌ها از واژه‌هایی مثل استبداد و اختناق استفاده می‌کنند. حکومت رضاشاه همزمان که برخی از مهم‌ترین مهره‌های خود را یکی پس از دیگری قربانی و حذف می‌کرد، بیشتر و بیشتر از جامعه فاصله می‌گرفت و دیگر حتی دغدغه ظاهرسازی و احترام نمایشی به قانون و اصول مشروطیت نیز وجود نداشت. در این هفت هشت سال بدگمانی بیمارگونه حکومت افزایش یافت، عده زیادی دستگیر و زندانی شدند و بسیاری دیگر هم در حبس یا تبعید به قتل رسیدند. سال ۱۳۱۶ در چنین روزی، پلیس پنجاه و سه نفر را به اتهام سازماندهی یک تشکیلات مخفی و تبلیغ آنچه آن زمان «مرام اشتراکی» خوانده می‌شد دستگیر کرد. چند نفر از آنها خیلی زود آزاد شدند، اما این جمع از بازداشتی‌ها «گروه پنجاه و سه نفر» لقب گرفت.

در فهرست اسامی آنها نام‌هایی مثل احسان طبری و بزرگ علوی و انور خامه‌ای دیده می‌شود که این آخری تا همین چندی پیش در قید حیات بود و شخصیت محترمی محسوب می‌شد. اما چهره محوری این جمع تقی ارانی بود که در زندان- گویا به خاطر شرایط بد سلولش و اذیت و آزارهای مداوم- از دنیا رفت، اما سایر اعضا که شرایط بهتری نسبت به او داشتند دوام آوردند و بعد از سقوط رضاشاه از زندان آزاد شدند و به گفته آبراهامیان «هسته اولیه حزب توده را تشکیل دادند».

انتشار خوشه‌های خشم: همچنین سال ۱۹۴۰ میلادی در این روز، جان اشتاین‌بک برای کتاب «خوشه‌های خشم» برنده جایزه پولیتزر (در بخش ادبیات داستانی) معرفی شد.

«خوشه‌های خشم» داستان کوچ خانواده جاد از اوکلاهاما تا کالیفرنیا در جست‌وجوی زندگی بهتر و روایت رنج‌ها و پایداری انسان در مبارزه دایم برای بقا است. مبارزه‌ای که برای شخصیت‌های اصلی رمان روز به روز سخت‌تر و امید به پیروزی در آن نیز کمتر می‌شود؛ و البته مانند همه نبردهای دیگر تلفاتی در پی دارد؛ پیرها طاقت نمی‌آورند و می‌میرند و یکی از جوان‌ترها، بدون هیچ توضیح یا اطلاعی خانواده را رها می‌کند و می‌گریزد. داستان با نقش‌آفرینی کشیشی که از مسیحیت دست کشیده جدی‌تر می‌شود و در شورش و اعتصابی بزرگ به اوج می‌رسد.

«خوشه‌های خشم» گزارشی داستانی از شرایط نامناسب کارگران و کشاورزان بی‌زمین در امریکا و تهاجمی همه‌جانبه به نظام ظالمانه حاکم بر اقتصاد کشاورزی این کشور بود. هرچند زمین‌داران نیز دست روی دست نگذاشتند و در مطبوعات دست به ضدحمله گسترده‌ای زدند و اشتاین‌بک را به یک‌جانبه‌نگری و بی‌اطلاعی از نقش و قدرت واسطه‌ها و ناتوانی از درک پیچیدگی‌های کار تولید و پخش محصولات کشاورزی متهم کردند. اما این رمان شهرت و اعتبار اشتاین‌بک را چند برابر و جایگاه وی را به عنوان یک نویسنده اثرگذار و لایق احترام تثبیت کرد. احترامی که چندین و چند سال تداوم یافت، اما بعدها در نیمه‌های دهه ۱۹۶۰ با حمایت علنی وی از جنگ ویتنام مخدوش شد.

نگاه آخر

محسن غرویان

رمضان، ماه دستگیری و احسان

درباره ماه مبارک رمضان، چهار نکته کوتاه و موجز کافی است تا اعجاز و بزرگی آن یادآوری شود:

نکته اول اینکه ماه رمضان ماه ریاضت است، ریاضت در لغت عرب به‌معنای ورزش است. در حقیقت در ماه رمضان ما نوعی ورزش روحی انجام می‌دهیم که ثمره آن، سلامت روح است. بنابراین باید به روزه‌داری به‌عنوان یک تمرین وورزش روحی نگاه کنیم.

نکته دوم این است که ماه رمضان، ماهی است که انسان معده خود را از خوردن و آشامیدن در طول روز باز می‌دارد و توجه خود را از مادیات کم می‌کند تا توجه معنوی او به خداوند بیشتر شود. البته این توجه معنوی باید ثمره و اثر عینی در رفتار و کردار انسان داشته باشد که اثر عینی او عبودیت و بندگی خداوند است.

نکته سوم این است که باید آثار روزه‌داری در رفتار اجتماعی انسان ظهور و بروز داشته باشد. ماه رمضان ماهی است که می‌بینیم بزهکاری‌های اجتماعی درصدی کمتر می‌شود و این خود نشان‌دهنده این است که آثار روزه‌داری می‌تواند در حل مسائل اجتماعی بسیار کمک‌کننده باشد. الان جامعه ما، جامعه‌ای است که نیاز به همدلی، ایمان، اعتماد، مهربانی و عاطفه دارد. ماه مبارک می‌تواند این اوصاف را تقویت کند و از این جهت باید این فرصت را مغتنم بشماریم.

نکته چهارم، یکی از فلسفه روزه‌داری این است که انسان مقداری گرسنگی را بچشد تا به یاد فقرای جامعه و تهیدستان بیفتد؛ کسانی که در طول سال همیشه گرفتار فقر و تنگدستی هستند. این ماه مبارک زمان دستگیری و احسان نسبت به فقرا است. ان‌شاءالله کسانی که ثروتمندند و توانایی مالی خوبی دارند، بتوانند در این ماه فاصله فقر و غنا را کمتر کنند، آنها می‌توانند سفره پهن کرده و افطاری بدهند. بالاترین عبادت این است که انسان در ماه مبارک رمضان شکم گرسنه‌ای را سیر کند، غذا به درب منزل کسانی ببرد که آبرومندند، گدایی نمی‌کنند اما محتاجند. این کارها می‌تواند در ایجاد فضای اخلاق اسلامی در جامعه موثر باشد.

تیتر مصور | خون آشام غزه

مظفر بولچیبو

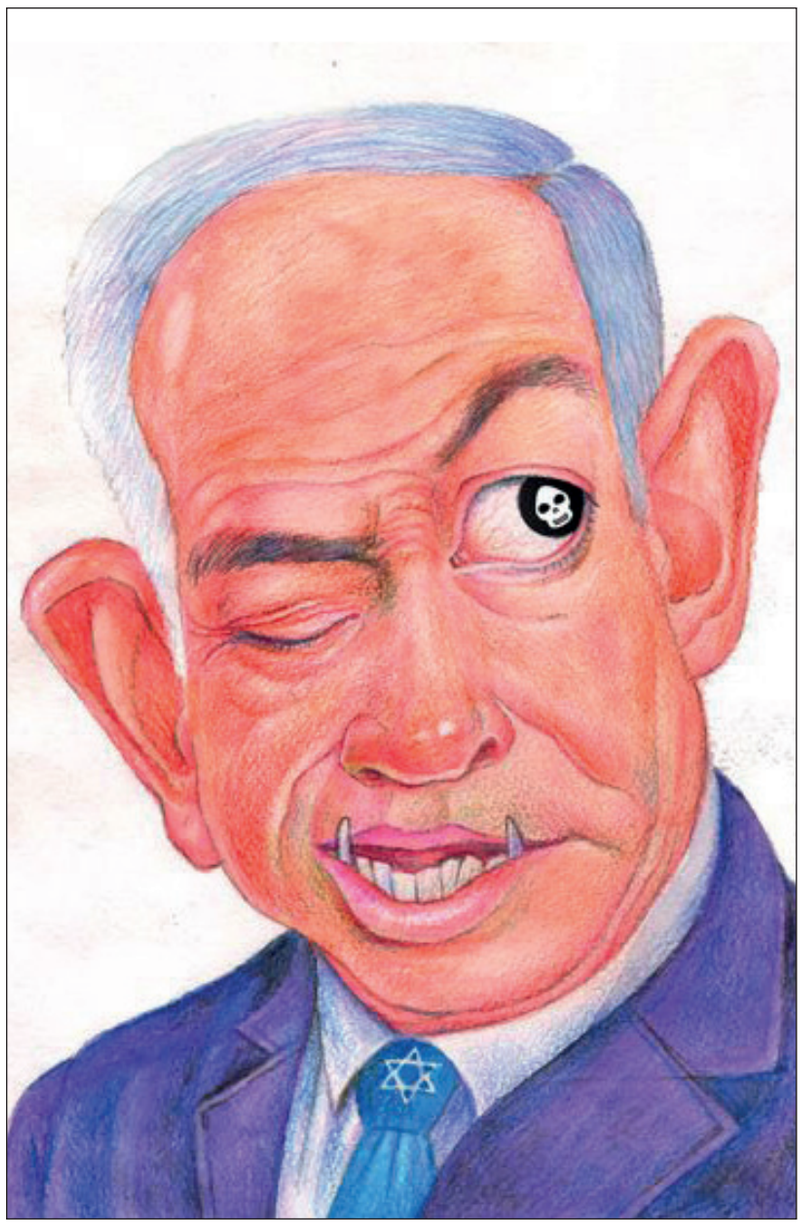

روشنایی‌های شب

حسن لطفی

چه کسی قیمت‌ها را بالا می‌برد

نمی‌دانم برای شما قدم زدن در راهروهای نمایشگاه کتاب یا پاساژهای خیابان انقلاب که پر از کتابفروشی است چقدر لذت‌بخش است اما می‌دانم برای عده‌ای این بهترین و لذت‌بخش‌ترین مکان‌هایی است که در آن می‌توانند ضمن قدم زدن به ویترین‌های پر کتابش نگاه کنند. البته تعداد این آدم‌ها زیاد هم نیست. منظورم حالا نیست که کتاب‌ها گران است و بیشتر مردم درآمدشان کفاف مخارج اولیه زندگی را هم نمی‌دهد. در زمانه‌های دیگر هم همین‌طور بوده. یادم نمی‌رود چند سال قبل (شاید سال ۱۳۶۴ یا ۱۳۶۵) جلد چهارم کتاب خاطرات سیمون دوبوار را با حدود هشتصد صفحه به قیمت ۱۱۰۰ ریال یا بهتر بگویم صد و ده تومان خریداری کردم. دوست همراهم که بیشتر از کتاب اهل هله هوله و ساندویچ بود با دیدن قیمت کتاب با تعجب نگاهم کرد و گفت: تو پول چند تا ساندویچ را دادی و اینو خریدی؟ اگر چه آن دوست بعدها اهل کتاب شد و حالا پشت پیشخوان مغازه لوازم عکاسیش مدام در حال مطالعه است اما هنوز هم هر وقت کتابی را با قصد خرید به دست می‌گیرم توی ذهنم با قیمت انواع خوراکی‌ها مقایسه می‌کنم. در اینکه ارزش کتاب‌ها به قیمتی که پشتش می‌زنند نیست نباید شک کرد. بعضی از کتاب‌ها ارزشی بیش از حد دارند اما از آنجایی که هیچ انسانی ظاهرا با نخریدن ونخواندن کتاب بیمار نمی‌شود و نمی‌میرد، کتاب در ردیف کالاهای لوکسی است که با کمترین فشار اقتصادی به‌راحتی از سبد خرید خیلی‌ها خارج می‌شود (شاید برای خیلی‌ها لوکس‌ترین کالاها باشد) .به خاطر همین، وقتی امسال هنگام قدم زدن در غرفه‌های نمایشگاه کتاب و نگاه کردن به پشت جلد کتاب‌ها (برای دیدن قیمت) متوجه خط خوردن قیمت‌های قدیم و چسبیدن برچسب قیمت‌های جدید شدم بیشتر نگران شدم. به هر کس هم که اعتراض کردم خودش را مقصر نمی‌دانست و بالا رفتن قیمت کاغذ و... را دلیل این خط‌زدگی و برچسب‌زنی می‌دانست. در اینکه کاغذ گران شده و هزینه‌های چاپ و نشر بالا رفته است شکی نیست. اما گمانم درست‌تر این بود که قیمت‌های قدیم سر جایش می‌ماند و در چاپ‌های جدید بدون چسباندن برچسب قیمت‌ها بالا می‌رفت. خصوصا در دنیای فرهنگ و کتاب که تا پیش از این فکر می‌کردم قیمت‌ها را کسانی بالا می‌برند که اهل کتاب نیستند (مطالعه نمی‌کنند و به دانایی بهانمی‌دهند و...) البته شاید در نمایشگاه کسانی هم بودند که اهل خط‌زدگی و برچسب زنی نبودند. اگر بودند و من ندیدم‌شان خدا عمرشان و تعدادشان را زیاد کند. آمین

در همین حوالی

کیوان ساکت

بنان؛ مهارت و ظرافت

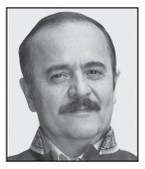

استاد بزرگ و نامدار و شایسته‌ای مانند استاد کلنل علینقی وزیری در موسیقی ایران بود که از سال ۱۳۰۲ به بعد با افتتاح مدرسه موسیقی، برای موسیقی ملی ایران راه رشد نوین را در موسیقی ایران گشود و با نبوغ آمیخته با کوشش و ممارست فراوان زمینه‌ساز ظهور چهره‌های بزرگ موسیقی ایرانی شد. البته که در این راه مثل همیشه، خشک‌اندیشانی بودند که تاب چنین حضوری را نداشتند و با او مخالفت کردند و سنگ‌اندازی‌هایی هم داشتند اما این دشمنی‌ها با بزرگمرد موسیقی ایران من را به یاد این دو بیت از اخوان می‌اندازد:

از آنچه جستنی است نجویند غیر عیب/از آنچه خوردنیست فقط غبطه می‌خورند
بیکارگان عاطل و باطل نشسته‌ای /کز کار کردن دگران رنج می‌برند

با این حال حضور استاد وزیری و ساخته شدن آهنگ‌های بسیار نو و زیبایی که نیاز به مهارت خاصی در نواختن و خواندن داشت موجب پدیدار شدن هنرمندانی با نگاهی نو در موسیقی ایران شد که شکفتگی و شوری شیدایی در موسیقی ایران را در پی داشت؛ موسیقی‌ای با ویژگی‌های متفاوت از نوازندگان و خوانندگان پیشین خود. در میان این هنرمندان، استاد بنان در میان آوازخوانان شاید یکی از شاخص‌ترین هنرمندان در عرصه خوانندگی و آواز تاریخ موسیقی ایران بود و هست.

در مصاحبه کوتاهی که با استاد بنان در زمان حیات ایشان صورت گرفت از ایشان خواسته بودند پاره‌ای از آوازها و آثاری که برای خودشان هم هنوز درخشان و گیرا بود را نام ببرند. ایشان اشاره داشتند به دوره‌ای که استاد وزیری آهنگسازی می‌کردند و استاد بنان هم به همراه ارکستر آن قطعات را اجرا می‌کرد.

صدای بنان صدایی بسیار گرم، مخملی و گیرا بود که هنوز هم هر شنونده‌ای را در نخستین لحظات آواز تحت‌تاثیر خود قرار می‌دهد. به این ترتیب آواز بنان رنگ و عطر ویژه‌ای به موسیقی ایرانی و بیان شعر داد.

علاوه بر حضور موثر استاد وزیری که باعث شد آهنگ‌های متفاوتی ساخته شود که نیاز به ویژگی‌ها و مهارت‌های خاصی در آواز داشت و تنها از عهده کسانی چون استاد بنان و اندک خوانندگان دیگر برمی‌آمد، دستاورد دیگری که تاریخ نوازندگی و آواز را تحت‌تاثیر قرار داد و موجب رشد و دگرگونی در اجرای آن شد، اختراع دستگاه ضبط و میکروفن بود. از این پس نیازی نبود که خوانندگان برای اینکه تمام سالن یا مخاطبین صدای آنان را بشنوند با تمام قوا و قدرتی که بسیاری از لحظات نیاز نبود بخوانند. ضبط و میکروفن به لطافت در خواندن کمک کرد و جای فشارهای اضافی به حنجره را گرفت. از ویژگی‌های دیگر استاد بنان به عنوان چهره کم‌نظیر آواز در طول چند دهه اخیر، درست ادا کردن شعر همزمان با حالت‌های بسیار ظریف و لطیف و نوآنس‌های بسیار پیچیده بود. این تسلط به قدری بود که آوازهای بی‌بدیلش را چنان به راحتی و لطافت می‌خواند که برای شنونده هرگز این دشواری در نگاه نمی‌آمد و متوجه سختی کار او نمی‌شد.

در انتها تنها نکته‌ای که درباره این هنرمند بزرگ می‌ماند این است که ویژگی مهم بنان در احساس شرافتمندی و تقدسی است که به هنگام شنیدن به انسان دست می‌دهد. چنین ویژگی در کنار آثار بزرگانی چون وزیری و خالقی و محجوبی شاید مهم‌ترین رمز جاودانگی آواز بنان است که برای بسیاری دست‌نیافتنی است و مانند او در عرصه موسیقی ایران پیدا نمی‌شود.

عارضم به محضرتان

غلامرضا منزوی، حسین تختی

غلامرضا طریقی

نمی‌دانم دقیقا از کدام پلان و سکانس بود که وقتی بازیگر نقش تختی در فیلم «غلامرضا تختی» به طرف دوربین برگشت به جای چهره او حسین منزوی را دیدم. بعد تا پایان فیلم هی تختی و منزوی را می‌دیدم که صورت‌شان به نوبت عوض می‌شد. این یکی می‌رفت و آن یکی می‌آمد. باز به خاطر نمی‌آورم که در کدام صحنه اولین قطره‌های اشک از چشم‌هایم سرازیر شد. فقط یادم مانده که وقتی تختی از سینما بیرون آمد و بعد از رد کردن پیشنهاد مربی‌اش در پیاده‌رو قدم زد غربتش صدای گریه‌ام را بلندتر کرد. من «حسین منزوی» را دقیقا در چنین موقعیتی دیده بودم. غمش را و در عین حال سربلندی عیارانه‌اش را. در صحنه‌ای که او را به استادیوم راه ندادند دوباره چهره تختی به منزوی تبدیل شد و رفت به روزی که او را به سالن شعرخوانی راه نداده بودند. بعد هم غربت و نداری و عیاری و سر خم نکردن. منزوی تا پایان فیلم روی پرده بود تا وقتی که صدای محمد معتمدی پیچید در سالن و من تا چند دقیقه بعد قدرت بلند شدن از جایم را نداشتم.

راستش را بخواهید گاهی در این میان اخوان را هم دیدم. اما برای من حضور منزوی پررنگ‌تر بود. چون از نزدیک دیده بودم سیل غربت و اندوهش را.

نه تختی شاعر بود و نه منزوی پهلوان کشتی. اما غم‌شان غم مشترکی بود. سرشت و سرنوشت‌شان باهم نسبت دقیق و عمیقی داشت. رفتارهای ما با آنان نیز بدجور به هم شبیه بود.

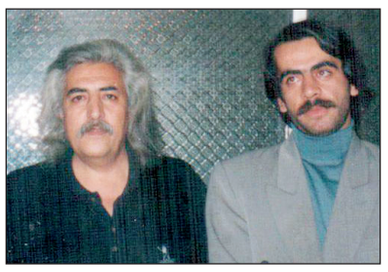

«بهرام توکلی» انگار آینه‌ای گذاشته بود روبه‌روی ما تا ببینیم تصویرهایی را که بارها و بارها دیده‌ایم و تکرار کرده‌ایم.

ما همیشه با نبوغ بد تاکرده‌ایم. اول تلاش کرده‌ایم که اتفاقی نیفتد. بعد هم که نبوغ به نتیجه رسیده تا توانسته‌ایم سنگ زده‌ایم. بعد هم که ناچار شدیم نابغه را بپذیریم او را زیر فشار خواست‌های بی‌ربط و باربط‌مان برده‌ایم و بعد که کارش مطابق میل ما پیش نرفت سنگش زده‌ایم. تنهایش گذاشته‌ایم. غریب‌کشش کرده‌ایم. حالا چه فرقی می‌کند که سرنوشت ماجرا خودکشی بوده یا قتل یا مرگ طبیعی. تختی اگر آن روز آن تصمیم را نمی‌گرفت شاید روزی در بیمارستان قلب آمبولی ریوی می‌کرد و می‌رفت. یا منزوی اگر در روزگار جوانی پناه شعر را نداشت در اتاق یک هتل تصمیمش را می‌گرفت و می‌رفت.

به قول منزوی: «هدف چو رفتن از اینجاست هر دو یکسانند/ سفر به شیوه فرهادی و سیاووشی»

مهم این است که ما قهرمان‌های قدبلندمان را زجرکش می‌کنیم. ما با نخبه‌های‌مان یک جور رفتار می‌کنیم؛ چه این نخبه قهرمان کشتی باشد چه شاعر.

متن در حاشیه

نه راه می‌دانیم و نه نامه می‌خوانیم

کاوه فولادی‌نسب

در میان عکس‌ها و فیلم‌هایی که از حادثه تلخ سیل -سیل‌های- امسال منتشر شد و در فضای مجازی دست‌به‌دست چرخید، یکی هم بود که کاش تلویزیون لابه‌لای انبوه برنامه‌های تبلیغاتی و... وقتی برای پخش کردن آن هم پیدا می‌کرد. آن فیلم پسربچه‌ای را نشان می‌داد که دنبال اتومبیلی -که لابد اتومبیل امدادگران بود- می‌دوید؛ در یک دستش کیسه‌ای داشت و دست دیگرش را برای جلب توجه و نگه داشتن اتومبیل تکان می‌داد. سرنشینان اول محل نمی‌گذاشتند. اما وقتی سماجت پسربچه را می‌دیدند، شل می‌کردند و کم‌کم می‌ایستادند. پسربچه می‌رسید به اتومبیل. شیشه سمت شاگرد می‌رفت پایین. پسربچه نفس‌نفس می‌زد. لابه‌لای نفس‌هایی که به‌زور بالا می‌آمدند، دستش را می‌آورد بالا و کیسه را نشان سرنشینان می‌داد. چنان که افتد و دانی و گویا رسم این روزهای جامعه ایرانی است، منتظر بودی بگوید -مثلا- «این کیسه ناقصه. بقیه شیر دارن، من ندارم» یا چیزی در همین حدود. اما پسرک می‌گفت «این یکی زیادیه. ما همه‌مون داریم. این رو ببرین برای روستای بعدی.» خانمی از این طرف دوربین مهربانانه می‌گفت «خب حالا باشه. استفاده می‌کنینش.» پسرک می‌گفت «نه، ممکنه کم بیاد. ببرینش برای اونا.» و مصرانه کیسه را می‌کرد توی ماشین. این یک فیلم ساختگی نبود. رخدادی مستند و واقعی بود که دوربین موبایلی آن را ثبت و ضبط کرده بود. این چند روز اخیر دوباره رفتم سراغش. چندین بار تماشایش کردم تا دلم را تسکین بدهم، تا درد و عصبانیت ایستادن صاحبان خودروهای پنجاه، شصت، هفتاد میلیون تومانی توی صف پمپ‌بنزین برای یک باک چندهزار تومانی ارزان‌تر را فرو بنشانم. همین پارسال که همین جماعت ریخته بودند توی فردوسی و استانبول یا توی سایت سایپا، ارز و سکه یا پراید بخرند، وقتی امثال من این حرص زدن را، این دلگی مفرط را، این گداصفتی شهری را، نقد می‌کردیم، متهم می‌شدیم به اینکه «شماها متوجه نیستید، این مردم مجبورند، آنهانمی‌خواهند ارزش دارایی‌شان افت کند و وقتی ارزش پول ملی مدام در حال سقوط است، چاره‌ای جز این ندارند که اندوخته‌شان را به ارز یا طلا یا اتومبیل تبدیل کنند.» این حرف از وجهی درست است- کیست که نداند اقتصاد ما بیمار و فاسد است و حالا که بلای تحریم هم به جانش افتاده و کارش واویلاست- اما وقتی سرپوشی می‌شود برای پنهان کردن و ابزاری می‌شود برای توجیه بی‌اخلاقی و طمع‌ورزی و فسادفردی شهروندان، از هزار تا سیاست ناکارآمد و مدیر فاسد و تحریم بین‌المللی برای اقتصاد و جامعه خطرناک‌تر است. نتیجه‌اش هم می‌شود همین که شایعه گرانی، ساکنان پایتخت و بسیاری شهرهای بزرگ دیگر را می‌کشاند توی صف‌های طویل پمپ‌های بنزین. کلامان را باید بگذاریم بالاتر. کاش حالا که راه نمی‌دانیم، دست‌کم نامه می‌خواندیم. مگر نگفت محتاج و غنی بنده این خاک‌درند، آنان که غنی‌ترند، محتاج‌ترند؟ مگر نه اینکه ثروت و فقر به سیم و زر نیست، به جان و دل است؟ راستی هم که آن پسرک روستایی سیل‌زده از بسیاری از این شهرنشینان سیودازده ثروتمندتر است.

هشتگ روز

#جمشید_مشایخی

برداشتی آزاد از جمشید مشایخی

رونمایی از سردیس مرحوم جمشید مشایخی خیلی‌ها را غافلگیر کرد. سردیسی که شباهت چندانی به چهره او ندارد و این موضوع باعث اعتراض اعضای شورای شهر نیز شد. کاربران توییتر اما این موضوع را بهانه نوشتن توییت‌های طنز در هشتگ «سردیس» کردند. آنچه می‌خوانید منتخبی از این توییت‌هاست:

«جمشید مشایخی اگر زنده بود بابت ساخت سردیسی که اصلا به خودش شبیه نیست از مردم عذرخواهی می‌کرد»، «یه ته چهره‌ای از داریوش شایگان داره»، «ترکیبی از خسرو شکیبایی، محمدعلی کشاورز و شاید، شاید مشایخی»، «این رو دادن کسی ساخته یا از توجمعه بازار یه مشابه پیدا کردن و گذاشتن»، «بیشتر شبیه محمدعلی کشاورزه»، «به نظر من شبیه ارشمیدسه!»، «بی‌شباهت به مجسمه مرحوم نداستارک در سرداب وینترفل نیس!»، «مرتضی ممیز می‌تونه باشه. گابریل گارسیا مارکز می‌تونه باشه. محمدعلی کشاورز می‌تونه باشه. جمشید مشایخی؟! خب نمی‌تونه باشه.»، «چرا مجسمه محمدعلی کشاورز رو گذاشتن به جای جمشید مشایخی؟»، «اسم خیابان را چرا گذاشتند استاد؟ جناب آقای استاد جمشید مشایخی بهتر نبود؟»، «همه پیرمردهای ایرانیه»، «ایشون مرحوم جمشید مشایخی هستند؟!»، «سردیس جمشید مشایخی بیشتر شبیه پدربزرگ هایدی شده تا خودش»، «یعنی یکی تو شهرداری نبود که یه صبح تا ظهر وقت بذاره بره چهار تا کار از چهار تا مجسمه‌ساز بدرد بخور ببینه و از بین آدم حسابی‌های این رشته یکی رو انتخاب کنه؟!»، «فردریش انگلسه»، «سردیس جمشید مشایخی رو دادن منیژه ۵ ساله از تهران درست کرده»، «شورای شهر تهران اومده از سردیس جمشید مشایخی رونمایی کرده بعد تازه فهمیده ازروی عکس پرسنلی ساخته‌شده‌وخیلی ضایعه!»، «قشنگ معلومه از مرحوم جمشید مشایخی یه چیزشنیده طرف»، «انتخاب مجسمه‌ساز هم رانتی شده»، «نکنه این برداشت آزادی بوده از مرحوم جمشید مشایخی؟»، «احمد مسجدجامعی صبح امروز در تذکری پیش از دستور خود با انتقاد از سردیس مرحوم جمشید مشایخی گفت: این سردیس نه تنها هیچ شباهتی به او ندارد بلکه در خور او نیست و بهتر است از شهرداری بخواهیم که در مورد چهره‌های ملی فکر ملی کنند و به نحوی نیز سردیس او اصلاح شود.»، «به خدا هنرمند خوب تو این مملکت کم نداشتیم!»، «این سردیس جمشید مشایخی شبیه هر کسی هست الا خود مرحوم!»، «جمشید مشایخی اگه می‌دونست همچین سردیسی براش می‌سازن هیچ‌وقت فوت نمی‌کرد.»، «سردیس جمشید مشایخی چرا شبیه خسرو شکیبایییه؟»، «من مجسمه جمشید مشایخی رو که دیدم، یاد شوخی جیمز کوردن با دیوید بکام افتادم با این تفاوت که اون دوربین مخفی بود این واقعیه! خدایا ما بمیریم، ما چجوری قراره سوژه مردم بشیم؟»، «هنرمندی که سردیس مشایخی را طراحی کرده، احتمالا عکس مشایخی به دستش نرسیده از حفظ کشیده! آخه این چه شباهتی با جمشید مشایخی داره؟ تورو خدا شما نظر بدید!»، «سردیس درست کردن بیشتر شبیه رستم شاهنامه است تا جمشید مشایخی»، «داشته محمدعلی کشاورز رو میساخته یهو جمشید مشایخی فوت کرده و تغییر کاربری داده»، «آلیاژ ایرج قادری، محمدعلی کشاورز و جمشید مشایخی» و «آقایکی نبود یه عکسی چیزی برای مجسمه‌سازش فوروارد کنه؟».

مشاوران حقوقی سفیر عدالت

ارائه مشاوره و قبول وکالت در کلیه دعاوی

خیابان انقلاب (به سمت شرق)، حد فاصل پل حافظ و میدان فردوسی، نبش براتی، پلاک ۱۶، طبقه ٤، واحد ۷

۰۹۱۲۲۸۸۲۵۳۰ ۰۹۱۲۲٤٤٨٦۳

مشاوره تلفنی رایگان از ساعت ۱۵ الی ۲۰